

عیسی شفا می‌کند مرد مُستسقی را در روز سبت

¹ و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از رؤسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او می‌بودند.² و اینک، شخصی مُستسقی پیش او بود.³ آنگاه عیسی ملتفت شده، فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: آیا در روز سبت شفا دادن جایز است؟ ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد.⁵ و به ایشان روی آورده، گفت: کیست از شما که الاغ یا گاوش روز سبت در چاهی افتد و فوراً آن را بیرون نیاورد؟⁶ پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.

برتری جویی و فروتنی

⁷ و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیار می‌کردند. پس به ایشان گفت:⁸ چون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس نشین، مبدا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد.⁹ پس آن کسی که تو و او را وعده خواسته بود، بیاید و تو را گوید این کس را جای بده و تو با خجالت روی به صف نعال خواهی نهاد.¹⁰ بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبان آمد به تو گوید، ای دوست برتر نشین! آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزت خواهد بود.¹¹ زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویش را فرود آرد، سرافراز گردد.

¹² پس به آن کسی که از او وعده خواسته بود نیز گفت: وقتی که چاشت یا شام دهی، دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان دولتمند خود را دعوت مکن، مبدا ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود.¹³ بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلّان و کوران را دعوت کن¹⁴ که خجسته خواهی بود زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به تو جزا عطا خواهد شد.

مثل ضیافت عظیم

¹⁵ آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: خوشبحال کسی که در ملکوت خدا غذا خورد.¹⁶ به وی

گفت: شخصی ضیافت عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود.¹⁷ پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید: بیاید زیرا که الحال همه چیز حاضر است.¹⁸ لیکن همه به یک رای عذرخواهی آغاز کردند. اوّلی گفت: مزرعه‌ای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذور داری.¹⁹ و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریده‌ام، می‌روم تا آنها را بیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی.²⁰ سومی گفت: زنی گرفته‌ام و از این سبب نمی‌توانم بیایم.²¹ پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلع ساخت. آنگاه صاحب خانه غضب نموده، به غلام خود فرمود: به بازارها و کوچه‌های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلّان و کوران را در اینجا بیاور.²² پس غلام گفت: ای آقا، آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است.²³ پس آقا به غلام گفت: به راه‌ها و مرزها بیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانه من پُر شود.²⁴ زیرا به شما می‌گویم: هیچک از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.

شاگرد عیسی

²⁵ و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می‌رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت:²⁶ اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود.²⁷ و هر که صلیب خود را بردارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد.²⁸ زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اوّل ننشیند تا برآورد خرج آن را بکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟²⁹ که مبدا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که بپند تمسخرکنان گوید:³⁰ این شخص عمارتی شروع کرده، نتوانست به انجامش رساند.³¹ یا کدام پادشاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اوّل نشسته تأمل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرت مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بر وی می‌آید؟³² والاّ چون او هنوز دور است، ایلچای فرستاده، شروط صلح را از او درخواست کند.³³ پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی‌تواند شاگرد من شود.³⁴ نمک نیکو است ولی

برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه هرگاه نمک فاسد شد، به چه چیز اصلاح پذیرد؟³⁵ نه بیرونش می‌ریزند، آنکه گوش شنوا دارد بشنود.